

صديق الاله

غرب زدگی

نقاد

حاج - دم با کبریا

نور کبریا در همه شمع

به همین قلم

۱۳۲۴	دید و بازدید	قصه و داستان:
۱۳۲۶	آبان از رنجی که می‌بریم	
۱۳۲۷	دی سه تار	
۱۳۳۱	مرداد زن زیادی	
۱۳۳۷	بهمن سرگذشت کندوها	
۱۳۳۷	مدیر مدرسه	
۱۳۴۰	آبان نون و القلم	
۱۳۴۶	دی نفرین زمین	
۱۳۵۰	پنج داستان	
۱۳۳۳	اردیبهشت اورازان	مشاهدات:
۱۳۳۷	مهرماه تات‌نشین‌های بلوک زهرا	
۱۳۳۹	خرداد در یتیم خلیج - جزیره‌خارک	
۱۳۴۵	خسی درمیقات	سفرنامه:
۱۳۳۳	هفت مقاله	مقالات:
۱۳۴۱	اسفند سه مقاله دیگر	
۱۳۴۳	اسفند ارزیابی شتابزده	
۱۳۴۱	غرب زندگی	
۱۳۴۱	مرداد کارنامه سه ساله	
۱۳۲۷	آبان قمارباز از داستایوسکی	ترجمه:
۱۳۲۸	بیگانه از آلبر کامو (باخبره‌زاده)	
۱۳۲۹	اسفند سوء تفاهم از آلبر کامو	
۱۳۳۱	آبان دستم‌های آلوده از سارتر	
۱۳۳۳	مرداد بازگشت از شوروی از آندره ژید	
۱۳۳۴	مائده‌های زمینی از ژید (با پرویز داریوش)	
۱۳۴۵	پائیز کرگدن از اوژن یونسکو	
۱۳۴۶	آبان عبور از خط‌آز یونگر (پادکتر هومن)	
۱۳۵۱	شهریور چهل طوطی (با سیمین دانشور)	
۱۳۵۱	تشنگی و گشنگی از یونسکو (باهرار خانی)	

چاپ اول: ۱۳۴۱ مؤلف



- نوشته: جلال آل احمد
- غرب زدگی
- طرح آرم: مهتدس محمدعلی شعبی - طرح روی جلد: رضا مافی
- ناشر: انتشارات رواق، تهران
- حروف چینی: چاپ کاویان تلفن ۳۹۲۵۱۹
- چاپ و صحافی: چاپ رامین تلفن ۳۱۱۵۸۱
- نقل و ترجمه و تجدید چاپ بدون اجازه ممنوع
- شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۵۷۶-۴۰۱۰۳۶۲۵

غرب زدگی می گویم همچون وبازدگی. و اگر به مذاق خوش آیند نیست بگوییم همچون گرمazedگی یا سرمازدگی. امانه. دست کم چیزی است در حدود سن زدگی. دیده اید که گندم را چطور می پوسانند؟ از درون. پوسته سالم برجاست اما فقط پوست است، عین همان پوستی که از پروانه ای بر درختی مانده. به هر صورت سخن از يك بیماری است. عارضه ای از بیرون آمده. و در محیطی آماده برای بیماری رشد کرده. مشخصات این درد را بجوییم و علت یا علت هایش را. و اگر دست داد راه علاجش را.

این غرب زدگی دوسر دارد. یکی غرب. و دیگر ماکه غرب زده ایم. مایعنی گوشه ای از شرق. به جای این دوسر بگذاریم دو قطب. یادونهایت. چون سخن - دست کم - از دو انتهای يك مُدَرِّج است اگر نه از دوسر عالم. به جای غرب بگذاریم در حدودی تمام اروپا و روسیه شوروی و تمام آمریکای شمالی. یا بگذاریم ممالک مترقی - یا ممالک رشد کرده - یا ممالک صنعتی - یا همه ممالکی که قادرند، به کمک ماشین مواد خام را به صورت پیچیده تری در آورند، و همچون کالایی به بازار عرضه کنند. و این مواد خام

فقط سنگ آهن نیست یا نفت یا روده یا پنبه و کتیرا. اساطیر هم هست - اصول عقاید هم هست - موسیقی هم هست - عوالم علوی هم هست.

و به جای ما که جزوی از قطب دیگریم، بگذاریم آسیا و آفریقا - یا بگذاریم ممالک عقب مانده - یا ممالک در حال رشد - یا ممالک غیر صنعتی - یا مجموعه ممالکی که مصرف کننده آن مصنوعات غرب ساخته اند. مصنوعاتی که مواد خامشان همانها که بر شمر دم - از همین سوی عالم رفته. یعنی از ممالک در حال رشد! نفت از سواحل خلیج - کنف و ادویه از هند - جاز از آفریقا - ابریشم و تریاک از چین - مردم شناسی از جزایر اقیانوسیه - جامعه شناسی از آفریقا. و این دوتای آخری از آمریکای جنوبی هم. از قبایل (آزتک) و (انکا) که یکسره قربانی ورود مسیحیت شدند. به هر صورت هر چیزی از جایی. و ما در این میانه ایم. با این دسته اخیر بیشتر نقاط اشتراک داریم تا حدود امتیاز و تفریق.

در حد این اوراق نیست که برای این دو قطب یا این دو نهایت تعریفی از نظر اقتصاد یا سیاست یا جامعه شناسی یا روانشناسی یا تمدن بدهد. کاری است دقیق و در حد اهل نظر. اما خواهید دید که از زور پسی گاه به گاه از کلیاتی در همه این زمینه ها مدد خواهم گرفت. تنها نکته ای که می توان همین جا آورد، اینکه به این طریق شرق و غرب در نظر من دیگر دو مفهوم جغرافیایی نیست. برای یک اروپایی یا آمریکایی غرب یعنی اروپا و آمریکا و شرق یعنی روسیه شوروی و چین و ممالک شرقی اروپا. اما برای من غرب

و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی. بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه. برای من دولت آفریقای جنوبی هم تکه ای از غرب است. گرچه در منتهی الیه جنوبی آفریقا است. و اغلب ممالک آمریکای لاتین جزو شرقند. گرچه آن طرف کره ارضند. به هر صورت درست است که مشخصات دقیق يك زلزله را باید از زلزله سنج دانشگاه پرسید، اما پیش از این که زلزله سنج چیزی ضبط کند اسب دهقان اگرچه نانجیب هم باشد - گریخته است و سر به بیابان امن گذاشته. و صاحب این قلم می خواهد دست کم باشامه ای تیزتر از سنگ چوپان و دیدی دوربین تر از کلاغی، چیزی را ببیند که دیگران به غمض عین از آن در گذشته اند. یاد عرضه کردنش سودی برای معاش و معاد خود ندیده اند.

پس ممالک دسته اول را با این مشخصات کلی و درهم تعریف کنم: - مزدگران - مرگ و میر اندک - زندگی کم - خدمات اجتماعی مرتب - کفاف مواد غذایی (دست کم سه هزار کالری در روز) - درآمد سرانه بیش از سه هزار تومن در سال - آب و رنگی از دموکراسی - با میراثی از انقلاب فرانسه.

و ممالک دسته دوم را با این مشخصات: (به لف و نشر مرتب) - مزد ارزان - مرگ و میر فراوان - زندگی کم - خدمات اجتماعی هیچ - یا به صورت ادایی - فقر غذایی (دست بالا هزار کالری در روز) - درآمدی کمتر از پانصد تومن در سال - بی خبر از دموکراسی

اساسی اغلب حکومت‌های جهان همین خررنگ‌کن بزرگ قرن بیستم است. اما لاسی که آمریکا و روسیه شوروی (دو سردمدار بی‌معارض انگاشته شده آن دو بلوک) در قضیه کانال سوئز و کوبا، باهم زدند، نشان داد که اربابان دو ده مجاور به راحتی باهم سریک‌میز می‌نشینند. و در دنبالش قرارداد منع آزمایش‌های اتمی و دیگر قضایا. به این صورت دیگر زمان ما علاوه بر آنکه زمانه مقابله طبقات فقیر و غنی در داخل مرزها نیست یا زمانه انقلاب‌های ملی- زمانه مقابله «ایسم»‌ها و ایده‌ئولوژی‌ها هم نیست. زیرچل هر بلوایی یا کودتایی یا شورشی در زنگبار یا سوریه یا اُروگوئه باید دید توطئه کدام کمپانی استعمار طلب و دولت پشتیبان او نهفته است. دیگر جنگ‌های محلی زمانه ما راهم نمی‌شود جنگ عقاید مختلف جازد. حتی به ظاهر. این روزها هر بچه مکتبی نه تنها زیرچل جنگ دوم بین‌المللی، توسعه‌طلبی صنایع مکانیزه طرفین دعوا را می‌بیند، بلکه حتی در ماجرای کوبا و کنگو و کانال سوئز یا الجزایر نیز به ترتیب دعوی شکر و الماس و نفت را می‌نگرد. یا در خونریزی‌های قبرس و زنگبار و عدن و ویتنام به دست آوردن سرپلی را برای حفاظت راه‌های تجارت که تعیین‌کننده دست‌اول سیاست دولت‌هاست. زمانه ما دیگر آن زمانه نیست که در «غرب» مردم را از «کمونیسم» می‌ترساندند و در «شرق» از بورژوازی و لیبرالیسم. حالا دیگر حتی شاهان ممالک در ظاهر می‌توانند انقلابی باشند و حرف‌های بودار بزنند و «خروشچف» می‌تواند

با میراثی از صدر اول استعمار. واضح است که ما از این دسته دومیم. از دسته ممالک گرسنه. و دسته اول همه ممالک سیراند. به تعبیر «خوزه دوکاسترو» و «جغرافیای گرسنگی» اش. می‌بینید که میان این دو نهایت‌نه تنها فاصله‌ای است عظیم، بلکه به قول «تیبورمنده» گودالی است پرنشدنی که روز به روز هم عمیق‌تر و گشادتر می‌گردد. به طریقی که ثروت و فقر- قدرت و ناتوانی- علم و جهل- آبادانی و ویرانی- تمدن و توحش در دنیا قطبی شده است. يك قطب در اختیار سیران و ثروتمندان و مقتدران و سازندگان و صادرکنندگان مصنوعات- و قطب دیگر از آن گرسنگان، فقرا و ناتوانان و مصرف‌کنندگان و واردکنندگان. ضربان تکامل در آنسوی عالم تصاعدی و نبض رکود در این سرعالم رو به فروردن. اختلافی نیست تنها ناشی از بُعد زمان و مکان- یا از نظر کمیّت سنجیدنی- يك اختلاف کیفی است. دو قطب متباعد. دوری‌گزین از هم. در آن سو عالمی که دیگر از تحرك خود به وحشت افتاده است و در این سو عالم ماکه هنوز مجرای برای رهبری تحرك‌های پراکنده خود نیافته، که به هرز آب می‌روند. و هر يك از این دو عالم در جهتی پوینده.^۱ به این طریق دیگر آن زمان گذشته است که دنیا را به دو «بلوک» تقسیم می‌کردیم. به دو بلوک شرق و غرب. یا کمونیست و غیر کمونیست. و گرچه هنوز ماده اول قانون

۱- نقل آزاد از «جهانی میان ترس و امید» اثر: تیبورمنده - ترجمه خلیل ملکی - چاپ تهران - ۱۳۳۹.

از آمریکا گندم بخرد. اکنون همه آن ایسم‌ها و ایده‌نولوژی‌ها راه‌هایی به عرش‌اعلای «مکانیزم» و ماشینی شدند. جالب‌ترین واقعه در این زمینه انحرافی است که قطب-نمای سیاسی چپ‌روها و چپ‌نماهای سراسر عالم به سوی شرق دور پیدا کرده و درست نود درجه از سمت «مسکو» به سمت «پکن» پیچیده. چرا که دیگر روسیه شوروی «رهبر انقلاب جهانی» نیست، بلکه بر سر میز صاحبان موشک اتمی از حریفان دست اول است. و میان کاخ «کرم‌لین» مسکو و کاخ «سفید» و اشنگتن رابطه تلگرافی مستقیم دایر است. به علامت اینکه دیگر حتی به وساطت انگلیس در این میان احتیاجی نیست. این راکه خطر روسیه شوروی کم شده است حتی زمامداران مملکت ما نیز فهمیده‌اند. مرتعی که روسیه شوروی در آن می‌چرید الباقی سفره نکبتی جنگ اول بین‌الملل بود. حالا دوره استالین‌زدایی است و رادیو مسکو تأییدکننده رفتارندوم ششم بهمن از آب درآمده است! به هر صورت اکنون چین کمونیست جای روسیه شوروی را گرفته. و چرا؟ چون درست همچون روسیه سال ۱۹۳۰ همه گرسنگان جهان را به امید دسترسی به بهشت فردا به اتحاد می‌خواند. و اگر روسیه در آن سالها صدواندی میلیون جمعیت داشت، چین اکنون هفتصد و پنجاه میلیون جمعیت دارد.

درست است که ما اکنون نیز به قول مارکس دو دنیا داریم در حال جدال. اما این دو دنیا حدودی بس وسیع‌تر از زمان او یافته و آن جدال مشخصات بس پیچیده‌تری

از جدال کارگر و کارفرما. دنیای ما دنیای مقابله فقرا و ثروتمندان است، در عرصه پهن‌اور جهان. روزگار ما روزگار دو دنیاست یکی در جهت ساختن و پرداختن و صادر کردن ماشین، و دیگری در جهت مصرف کردن و فرسوده کردن و وارد کردن آن. یکی سازنده و دیگری مصرف‌کننده. و صحنه این جدال؟ بازار سراسر دنیا. و سلاح‌هایش؟ علاوه بر تانک و توپ و بمب افکن و موشک انداز که خود ساخته‌های آن دنیای غرب است - «یونسکو» - «اف - آ - او» - «سازمان ملل» - «اکافه» و دیگر مؤسسات مثالبین‌المللی که ظاهراً همگانی و دنیایی است. اما در واقع امر، گول‌زنک‌های غربی است که در لباسی تازه به استعمار آن دنیای دوم برود. به آمریکای جنوبی - به آسیا - به آفریقا. و اساس غرب‌زدگی همه ملل غیر غربی در اینجاست. بحث از نفی ماشین نیست. یا طرد آن. چنانکه طرفداران «اوتوپی» در اوایل قرن نوزدهم میلادی گمان می‌کردند. هرگز. دنیاگیر شدن ماشین جبر تاریخ است. بحث در طرز برخورد‌هاست با ماشین و تکنولوژی.

بحث در این است که ما ملل در حال رشد - مردم ممالک دسته دوم که دیدیم - سازنده ماشین نیستیم. اما به جبر اقتصاد و سیاست و آن مقابله دنیایی فقر و ثروت - بایست مصرف‌کنندگان نجیب و سربراهی باشیم برای ساخته‌های صنعت غرب. یادست‌بالاتعمیرکنندگانی باشیم قانع و تسلیم و ارزان‌مزد، برای آنچه از غرب می‌آید. و تنها همین یکی مستلزم آن است که خود را به انگاره ماشین درآوریم. و حکومت‌ها مان را؛ و فرهنگ‌ها مان را؛ و

زندگی‌های روزانه‌مان را. همه چیزمان به‌قد و قامت ماشین. و اگر آنکه ماشین رامی‌سازد، به‌دنبال تحول تدریجی دویست سیصدساله‌ای، کم‌کم با این‌خدای جدید و بهشت و دوزخش، خو کرده، «کویتی» که دیروز به ماشین دست یافته یا «کنگویی» یا من ایرانی، چه می‌گوئیم؟ به چه صورتی می‌خواهیم از این گودال تاریخی سیصدساله بپریم؟ دیگران را رهاکنم. به‌خودمان بپردازم. حرف اصلی این دفتر در این است که ما نتوانسته‌ایم شخصیت «فرهنگی - تاریخی» خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبری‌اش حفظ کنیم. بلکه مضمحل شده‌ایم.^۱ حرف در این است که ما نتوانسته‌ایم موقعیت سنجیده و حساب شده‌ای در قبال این هیولای قرون جدید بگیریم. حرف در این است که ما تا وقتی ماهیت و اساس و فلسفه تمدن غرب را در نیافته‌ایم، و تنها به صورت و به ظاهر، ادای غرب را در می‌آوریم - با مصرف کردن ماشین‌هایش - درست همچون آن خریم که در پوست شیر رفت. و دیدیم که چه به روزگارش آمد. اگر آنکه ماشین را می‌سازد، اکنون خود فریادش بلند است و خفقان را حس می‌کند، ما حتی از اینکه در زیرِ خادم ماشین درآمده‌ایم، ناله‌که نمی‌کنیم هیچ، پُزهم می‌دهیم. به هر جهت ما دویست سال است که همچون کلاغی، ادای کبک را در می‌آوریم (اگر مسلم باشد که کلاغ کیست و کبک کدامست؟). و از این همه که

۱- نمونه عینی این قضیه را من در «جزیره خارک» داده‌ام. از انتشارات دانش - چاپ تهران - ۱۳۳۹

برش مردم يك بدیمی به دست می‌آید. این که ما تا وقتی تنها مصرف کننده‌ایم - تا وقتی ماشین را ساخته‌ایم - غرب زده‌ایم. و خوشمزه اینجاست که تازه وقتی هم ماشین را ساختیم، ماشین زده خواهیم شد! درست همچون غرب که فریادش از خود سری «تکنولوژی» و ماشین به هواست.^۱ بگذریم که ما حتی عرضه این را نداشتیم که همچو ژاپن باشیم که از صدسال پیش به شناختن ماشین همت بست. و چون در ماشین زدگی با غرب دعوی رقابت کرد و تزارها را کوبید (در ۱۹۰۵) و امریکا را (در ۱۹۴۱) - و پیش از آن نیز بازارشان را از دستشان گرفت - عاقبت با بمب اتم کوبیدندش که بدانند از پس خربزه خوردن، چه لرزی هست. و اکنون نیز که «ملل آزاد» غربی، گوشه‌ای از خوان یغمای بازارهای دنیا را به روی متاع‌هایش گسترده‌اند، به این دلیل است که در تمام صنایع ژاپن سرمایه‌گذاری کرده‌اند. و نیز به این قصد است که جبران کرده باشند مخارج نظامی حفاظت آن جزیره‌ها را که رجالش از پس جنگ جهانی دوم سر عقل آمده‌اند. و در مورد تسلیحات و قشون و دسته‌بندی‌های نظامی از بیخ عرب شده‌اند. و شاید نیز به این علت که فرساده امریکایی می‌خواهد جبران کرده باشد آن ناراحتی وجدان را که

۱- به عنوان نمونه مراجعه کنید به: France contre les Robots اثر «ژرژ برنانوس» نویسنده فرانسوی.

موجب جنون‌خلبان آن هواپیمای جهنمی شد! که داستان عاد و ثمود را در «هیروشیما» و «ناکازاکی» تجدید کرد.

بدیهی دیگری هم داریم. و آن اینکه «غرب» از وقتی ما را (از سواحل شرقی مدیترانه تا هند) «شرق» خواند که از خواب زمستانه قرون وسطایی خود برخاست. و به جستجوی آفتاب و ادویه و ابریشم و دیگر متاع‌ها - نخست در زئی زایران اعتبار قدس مسیحی به شرق آمد (بیت‌الحم و ناصره والخ...) و بعد در سلیح نبرد صلیبیان - و بعد در کسوت بازرگانان - و بعد در پناه توپ کشتی‌های پر از متاع خود - و بعد به نام مُبَلِّغ مسیحیت - و دست آخر به نام مُبَلِّغ مدنیت. تمدن. و این آخری درست نامی بود از آسمان افتاده. آخر «استعمار» هم از ریشه «عمران» است. و آنکه «عمران» می‌کند ناچار با «مدینه» سروکاری دارد.

جالب این است که از میان همه سرزمین‌هایی که زیر چکمه این حضرات تخت قاپو شدند - افریقا پذیرا تر بود، و امید بخش‌تر. و می‌دانید چرا؟ چون علاوه بر مواد خامی که داشت (و فراوان: طلا، الماس، مس، عاج و خیلی مواد خام دیگر) بومیانش برزمینه هیچ سنت شهرنشینی، یا دینی گسترده، قدم نمی‌زدند. هر قبیله‌ای برای خودش

۱- اسم این خلبان «کلوداتیرلی» بود. مراجعه کنید به کتاب زیر که مکاتبات او است بایک نویسنده اتریشی و با مقدمه «برتران راسل» درآمده. این کتاب در سال ۱۳۴۲ در شماره‌های متناوب مجله فردوسی ترجمه شد. به وسیله ایرج قریب و به عنوان «ویران‌ساختن هیروشیما».

خدایی داشت؛ ورئیس؛ و آدابی؛ و زبانی. و چه پراکنده! و ناچار چه سلطه پذیر! و مهمتر از همه اینکه تمام بومیان افریقا، لغت می‌گشتند. در آن گرما که لباس نمی‌توان پوشید. و «استنلی» جها نگر ذبه نسبت انسان دوست انگلیسی، وقتی با این بشارت اخیر از کنگو به وطن بازگشت، در «منچستر» جشن‌ها گرفتند، و دعاها کردند. آخر سالی سه متر پارچه برای نفری يك پیراهن که زنان و مردان کنگو بپوشند و «متمدن» بشوند و در مراسم کلیسایی شرکت کنند مساوی می‌شد با سالی ۳۲۰ میلیون یارد پارچه کارخانه‌های منچستر.^۱ و می‌دانیم که پیشقراول استعمار مُبَلِّغ مسیحیت نیز بود. و کنار هر نمایندگی تجارتنی در سراسر عالم، يك کلیسا هم می‌ساخت. و مردم بومی را به لطایف‌الحیل به حضور در آن می‌خواند. و حالا با برچیده شدن بساط استعمار از آنجاها - هر نمایندگی تجارتنی که تخته می‌شود، در يك کلیسا هم بسته می‌شود.

پذیرا تر بودن و امیدبخش‌تر بودن افریقا، برای آن حضرات، به این علت هم بود که بومیان افریقا خود مواد خامی بودند برای هر نوع آزمایشگاه غربی. تا مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی و نژادشناسی و زبان‌شناسی و هزاران فلان شناسی دیگر... برزمینه تجربه‌های افریقایی و استرالیایی مدوّن شود. و استادان «کمبریج» و «سوربون» و «لیدن» با همین فلان‌شناسی‌ها، بر کرسی‌های خود مستقر بشوند.

1- Du Zambèze au Tanganika. 1858-72, Par: Livingstone et Stanley, Paris, 1958.

و آنور سکه شهر نشینی های خودشان را، در بدویت افریقایی ببینند.

اما ما شرقی های خاورمیانه، نه چنان پذیرا بودیم و نه چنین امیدبخش. چرا؟ اگر بخواهم خودمانی تر باشم - یعنی از «خودمانی تر» حرف بزنم - باید پرسیم چرا ما شرقی های مسلمان پذیرا نبودیم؟ می بینید که جواب در خود سؤال مندرج است. چون در درون کلیت اسلامی خود، ظاهراً شیئی قابل مطالعه ای نبودیم. به همین علت بود که غرب در برخورد با ما، نه تنها با این کلیت اسلامی در افتاد (در مسأله تشویق خونالود تشیع در اوان صفویه - در اختلاف انداختن میان ما و عثمانی ها - در تشویق از بهائیگری در اواسط دوره قاجار - در خرید کردن عثمانی ها پس از جنگ اول بین الملل - و دست آخر در مقابله با روحانیت شیعی در بلوای مشروطیت به بعد...) بلکه کوشید تا آن وحدت تجزیه شده از درون را که فقط در ظاهر کلیتی داشت، هرچه زودتر از هم بدرد و مارانیز همچون بومیان افریقا، نخست بَدَل به ماده خام کند. و پس از آن، بس به آزمایشگاهمان ببرد. اینجوری بود که در فهرست همه دایرة المعارف هایی که غربی ها نوشتند، مهمترینش «دایرة المعارف اسلامی» است. ما خودمان هنوز در خوابیم. ولی غربی مرا در این دایرة المعارف پای آزمایشگاه برده است. آخر هند نیز جایی در حدود افریقا بود. با آن «تبلیل السن» و پراکندگی نژادها و مذاهبها. امریکای جنوبی هم که یکسره از دم شمشیر اسپانیایی ها مسیحی

شد. واقیانوسیه هم که خود مجمع الجزایری بود، یعنی بهترین حوزه ایجاد اختلاف ها. این بود که فقط ما بودیم که در صورت، و نیز در حقیقت کلیت اسلامی، تنها ما بودیم در مقابل گسترش (استعمار = مسیحیت) تمدن اروپایی. یعنی در مقابل بازاریابی صنایع غرب. توپ عثمانی که در قرن ۱۹ میلادی پشت دروازه وین متوقف شد، پایان واقعه ای بود که در ۷۳۲ میلادی در اسپانیا (آندلس) شروع شده بود. این دوازده قرن کشمکش و رقابت شرق را با غرب چه بدانیم اگر کشمکش اسلام و مسیحیت ندانیم؟ به هر صورت اکنون - در این دوران که ما به سر می بریم - من آسیایی بازمانده آن کلیت اسلامی - درست به اندازه آن افریقایی یا استرالیایی بازمانده بدویت و توخش - هر دو یکسان و به يك اندازه - درست همانقدر قابل قبول برای ملل متمدن (!) غرب و سازندگان ماشینیم که به موزه نشینی قناعت کنیم. به اینکه فقط چیزی باشیم و شیئی قابل مطالعه در موزه ای یا در آزمایشگاهی. و نه بیش از این. مبادا در این ماده خام دست ببری! اکنون دیگر بحث از این نیست که نفت خوزستان را خام می خواهند یا مال «قطر» را. یا الماس «کاتانگا» را نتراشیده. یا سنگ «کرومیت» کرمان را نپالوده. بلکه بحث در این است که من آسیایی و افریقایی، باید حتی

۱- اشاره می کنم به شکست عبدالرحمن اموی (سر سلسله خلافت اسلامی اندلس) در مقابل «شارل مارتل» سردار فرانسوی در «پواتیه» و متوقف شدن گسترش خلافت اسلامی غربی در اوایل قرن هشتم میلادی. و یادتان باشد که این «مارتل»، امروز اسم يك کنیاك معروف است!

ادبیم را، و فرهنگم را، و موسیقی‌ام را، و مذهبم را، و همه چیز دیگرم را درست همچو عتیقه از زیر خاک درآمده‌ای، دست نخورده حفظ کنم تا حضرات بیایند و بکاوند و ببرند و پشت موزه‌ها بگذارند که:

— بله. اینهم يك بدویت دیگر!

پس از این مقدمات — اجازه بدهید که اکنون به عنوان يك شرقی پای در سنت و شایق به پرشی دوپست سیصد ساله، و مجبور به جبران اینهمه درماندگی و واماندگی و نشسته برزمینه آن کلیت تجزیه شده اسلامی — غرب‌زدگی را چنین تعبیر کنم:

مجموعه عوارضی که در زندگی و فرهنگ و تمدن و روش اندیشه مردمان نقطه‌ای از عالم حادث شده است بی هیچ سنتی به عنوان تکیه‌گاهی — و بی هیچ تداومی در تاریخ. و بی هیچ مدرج تحول یا بنده‌ای. بلکه فقط به عنوان سوغات ماشین. و روشن است اگر پس از این تعبیر گفته شود که ما یکی از این مردمانیم. و چون بحث این دفتر به طریق اولی

۱- حضرت ثمین باغچه‌بان — دوست عزیز موسیقی‌دانم — یادداشت‌هایی دارد (چاپ نشده) درباره کنگره موسیقی فروردین ۱۳۴۰ تهران. در آنجا می‌فرماید:

«برای دانی‌لو (نماینده فرانسه) چیزی جالب‌تر از این نیست که مادر عهد شاهان ساسانی بسر می‌بردیم و برای او که از قلب قرن بیستم آمده است قابل مطالعه می‌بودیم تا او، بادستگاههای دقیق و ضبط صوت‌های آخرین سیستم به دربار ساسانی راه می‌یافت و هنرنمایی بارید و نکیس را ضبط می‌کرد و بعد از فرودگاهی که نزدیک پایتخت ساسانی‌ها، مخصوص مستشرقان و کارشناسان شعر و نقاشی و موسیقی ساخته شده بود، بنا هواپیمای جت ارفرانس، به سمت پاریس برمی‌گشت.»

به حول و حوش اقلیمی و زبانی و سنتی و مذهبی نویسنده‌اش تعلق می‌یابد — روشن‌تر است اگر بگوئیم که ما وقتی ماشین را داشتیم، یعنی ساختیم، دیگر نیازی به سوغات آن نیست تا به مقدمات و مقارناتش باشد.

پس غرب‌زدگی مشخصه دورانی از تاریخ ما است که هنوز به ماشین دست نیافته‌ایم و رمز سازمان آن و ساختمان آن را نمی‌دانیم.

غرب‌زدگی مشخصه دورانی از تاریخ ما است که به مقدمات ماشین، یعنی به علوم جدید و «تکنولوژی»، آشنا نشده‌ایم.

غرب‌زدگی مشخصه دورانی از تاریخ ما است که به جبر بازار و اقتصاد و رفت و آمد نفت ناچار از خریدن و مصرف کردن ماشینیم.

این دوران چگونه پیش‌آمد؟ چه شد که در انصراف کامل ما از تحول و تکامل ماشین — دیگران ساختند و پرداختند و آمدند و رسیدند و ما وقتی بیدار شدیم که هر دکل نفت، میخی بود در این حوالی فرو رفته؟ چه شد که ما غرب‌زده شدیم؟

برگردیم به تاریخ ...